

نمایش معجزه آسای حسن و حسین برگرفته از سنت شفاهی

عنوان پیش‌بینی شده برای مقاله

مطالعه موردی روایت یک گردشگر انگلیسی از تعزیه امام حسین ع در قرن ۱۹ میلادی؛ با نگاه به مقاله «نمایش معجزه آسای حسن و حسین برگرفته از سنت شفاهی» - کلنل سر لوئیس پلی - ۱۸۷۹

عنوان انگلیسی منبع

The miracle play of Hasan and Husain, collected from oral tradition

اطلاعات نشر منبع

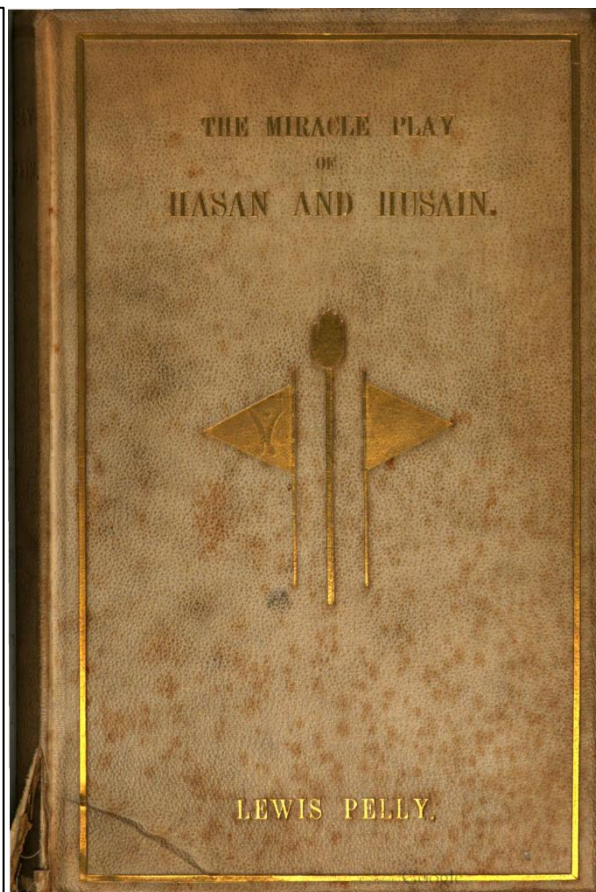
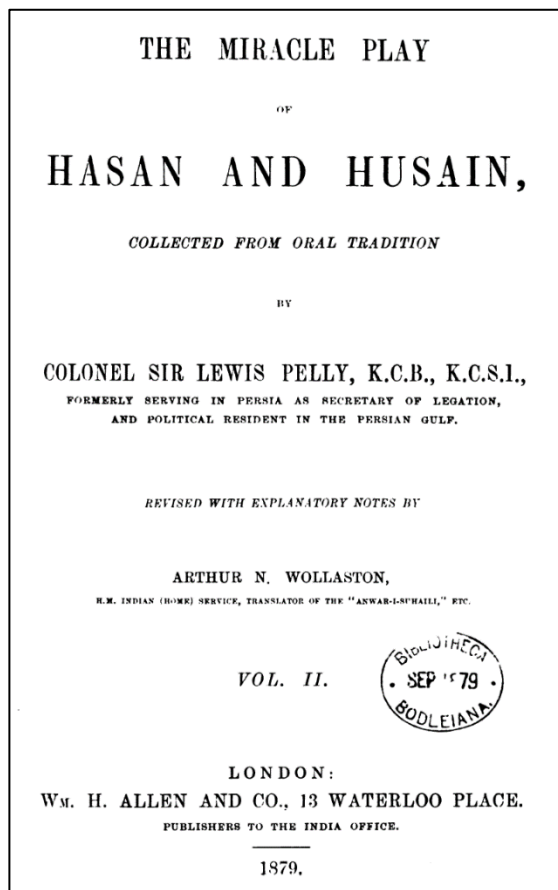
By Colonel sir Lewis Pelly, K.C.B.¹, K.C.S.I.², formerly serving in persia as secretary of legation, and political resident in the persian gulf.

Revised with explanatory notes by Arthur N. Wollaston, H.M. Indian (home) service, translator of the "Anwar-i-suhaili", etc.

Vol. I: 303 pages, scene I (1) to XVII (17). Vol. II: 352 pages, scene XVIII (18) to XXXVII (37), with notes' index.

London: Printed by Wm. H. Allen and co., 13 Waterloo place. Publishers to the india office. 1879

تصویر جلد و صفحه اول



پیشگفتار نویسنده	صفحه ۱۹. فوت عباس برادر حسین
یادداشت سردبیر	صفحه ۲۰. شهادت هاشم
شخصیت‌های نمایش	صفحه ۲۱. نجات سلطان قیاس از دهان شیر توسط حسین
صفحه ۱. یوسف و برادران	صفحه ۲۲. عزاداری حسین و خانواده‌اش برای فقدان شهدای کربلا
صفحه ۲. فوت ابراهیم پسر محمد	صفحه ۲۳. شهادت حسین
صفحه ۳. پسر نافرمان	صفحه ۲۴. اردوگاه در کربلا پس از فوت حسین
صفحه ۴. پیشنهاد عظیم علی برای فدا کردن زندگی خود برای دیگری	صفحه ۲۵. میدان کربلا پس از فوت حسین
صفحه ۵. فوت محمد نبی	صفحه ۲۶. پرواز شهربانو از دشت کربلا
صفحه ۶. غصب خلافت توسط ابوبکر	صفحه ۲۷. شتربان بی‌ایمان حسین
صفحه ۷. فوت فاطمه دختر محمد نبی	صفحه ۲۸. آزادی فاطمه، مدیون میانجی‌گری پارس‌ها
صفحه ۸. شهادت علی پسر ابوطالب	صفحه ۲۹. فرستادن خانواده حسین به سوریه همچون اسیر
صفحه ۹. شهادت حسن پسر علی	صفحه ۳۰. رسیدن خانواده حسین به دمشق
صفحه ۱۰. شهادت مسلم نماینده حسین	صفحه ۳۱. تغییر دین سفیر اروپا و قتل او
صفحه ۱۱. شهادت پسران مسلم	صفحه ۳۲. فوت رقیه دختر حسین
صفحه ۱۲. عزیمت حسین از مدینه به سمت کوفه	صفحه ۳۳. رهایی خانواده حسین از اسارت
صفحه ۱۳. بیرون کشیدن حسین از راه کوفه	صفحه ۳۴. فوت زینب
صفحه ۱۴. شهادت حُر	صفحه ۳۵. تغییر دین بانوی مسیحی به دین محمدی
صفحه ۱۵. شهادت عباس و شوذب در دفاع از حسین	صفحه ۳۶. تغییر دین شاه قونیه
صفحه ۱۶. حمله شبانه به اردوگاه حسین	صفحه ۳۷. رستاخیز
صفحه ۱۷. فوت علی اکبر	فهرست اعلام و اماکن
صفحه ۱۸. فوت قاسم داماد	

پیشگفتار نویسنده

اگر موفقیت یک نمایش^۳ با تأثیرات آن بر مخاطبین سنجیده شود، مخاطبینی که این نمایش برای آن‌ها تهیه شده است، یا صرفاً حاضرین در مکان اجرای نمایش، هیچ نمایشی نمی‌تواند از نمایش حزن‌انگیزی^۴ که در جهان اسلام شهرت دارد پیشی بگیرد، نمایشی به عنوان «حسن و حسین».

آقای ماتیو آرنولد^۵ در کتابی که با عنوان «رساله‌هایی درباره نقد ادبی»^۶ نوشته است، این «نمایش پرشور پارسی»^۷ و تأثیرات آن را با ظرافتی تام و تمام طرح می‌کند. در حالی که کتاب «رساله‌ای درباره گُرد کلیف»^۸ نوشته مکولی^۹ این نمایش هنری را در هاله‌ای از بی‌اخلاقی محدود کرده است.^{۱۰}

من نیز همچون سایر هم‌وطنانم که مدت طولانی در هندوستان اقامت داشته‌اند، هر سال تحت تأثیر صحنه‌هایی قرار گرفته‌ام که در این نمایش‌های بومی ارائه شده است، چه این‌که نمایش حسن و حسین در طول ماه محرم شب به شب اجرا می‌شود.

همان‌طور که سفارت فخمه بریتانیا در پارس^{۱۱} سال ۱۸۵۹ حضور و مشارکت همه طبقات جامعه در برگزاری این نمایش حزن‌انگیز طولانی و بی‌نظیر و سهم هر کدام را فهرست کرد، من نیز روز به روز بیشتر و بیشتر درگیر تأثیرات

این نمایش شدم. از کاخ تا بازار همه مرثیه می خوانند، به سینه می زنند و شیون و زاری می کنند، از خانه های اشراف و ثروتمندان گرفته تا بازرگانان و تجّار، همه طبقات جامعه در حال «عزاداری»^{۱۲} هستند.

سال ۱۸۶۲ که به عنوان دیپلمات^{۱۳} در خلیج فارس حضور داشتم، توجهم به نقالی هایی از صحنه های محبوب شاهنامه فردوسی جلب شد که مرا به یاد آن نمایش حزن انگیز می انداخت. داستان گویی را در مکانی عمومی دیدم نشسته در بازار، بر روی نیمکتی نه چندان هموار، داستان رستم و سهراب را فریاد می زد. پله پله صدای خود را بلند می کرد تا گام به گام به صدای شش دانگ^{۱۴} می رسید، آن لحظه درنگی می کرد و سپس به خط نزولی فرو می افتاد، در حالی که همه عابرین خیابان با دقتی عجیب گوش می کردند، مرا در این رؤیا فرو برد که در حال شنیدن بازگویی های تازه ای از «ایلیاد»^{۱۵} هستم.

آنچه در این میان به ذهنم خطور کرد، این که ما در «غرب» هیچ ترجمه کاملی از این نمایش حزن انگیز قابل احترام و منحصر به فرد نداریم.

چندی بعد اتفاق آشنایی با یک پارسی^{۱۶} دست داد که مدّت مدیدی به عنوان معلّم و مدرّس بازیگری فعالیت می کرد. او به همراه جمعی از دوستانش که در کار نمایش دستی داشتند به من کمک کرد تا برای این منظور اقدامی انجام دهم. این شد که گام به گام همه صحنه های نمایش حزن انگیز حسن و حسین را جمع آوری و به من املاء کرد. این فرآیند چند سالی به طول انجامید، تا با دقتی تمام به زبان انگلیسی نوشته شده و توسط دو تن از دستیارانم تصحیح شد؛ آقایان جیمز ادواردز^{۱۷} و جورج لوکاس^{۱۸} که همواره خالصانه سپاسگزار محبّت و کمک قابل توجهی که در این دوره یازده ساله به من کردند هستم، مدتی که در سواحل عربی و پارسی خلیج با من همراه بودند.

پس از پایان فعالیت سیاسی در سال ۱۸۷۳ دولت هندوستان مرا استخدام کرد تا در ساحل شرقی آفریقا کار کنم. این اتفاق سبب شد تمام لذت هایی که از کارهای ادبی می توانستم ببرم، در راجپوتانا^{۱۹}، بارودا^{۲۰}، مرز افغانستان و هر پروژه ای که در آن مشارکت داشتم، متوقف شد.

سال ۱۸۷۸ که نگارش این «نمایش معجزه آسا»^{۲۱} را به پایان رساندم، با آقای ولاستون^{۲۲} در دفتر هندوستان تماس گرفتم و با ناشری پیشتر؛ آلن و همکاران^{۲۳}، برای مشورت یا در صورت تمایل انتشار این اثر هنری. آقای ولاستون بی درنگ زحمت ویرایش متن و حاشیه نویسی آن را پذیرفت و مرا مدیون کار علمی و محققانه اش کرد. مطمئنم او به من اجازه خواهد داد تا در لحظات نگارش این یادداشت، از فرصت بهره برده و گرم ترین تشکراتم را به کارهای ارزشمند ایشان تقدیم کنم.

صحنه های این نمایش در پنجاه و دو شماره تجمیع شد که در حال حاضر صرفاً سی و هفت صحنه از آن عرضه می شود. حتی در احساسات دردناک هم باید جایی خطی کشید و متوقف شد که گفته شده یک داستان غمناک اگر طولانی شود، غمناک تر می شود.

همان طور که در سطور فوق نشان دادم، این نمایش کاملاً منفرد و تک است. با احترامات بسیار به آن، از نظر طولانی بودن که به ظاهر غیرقابل تحمل می رسد نظیر ندارد. البته در حقیقت با توجه به این که اجرای آن در روزهای متعدد و زیادی تقسیم می شود این طولانی بودن قابل توجیه است. تأثیرات شگفت آوری که این نمایش بر تماشاچیان مسلمان دارد، چه مرد و چه زن، ناشی از ترکیب زبان بیش از حد ساده، کهن و باستانی ست که به کار می گیرد، با شرایطی که زمان و مکان اجرای آن پدید می آورد. در متن حاضر این دو ویژگی در دست نیستند.

محمد نبی و خانواده اش در مرکز نمایشی قرار دارند که حال و هوای همگان را شکل می دهد، چه صحنه «یوسف و برادرانش روی زمین» باشد، یا «خانواده پدرسالار در روز رستاخیز». محمد با خواست خود در صحنه حاضر می شود،

گویا خدا به همراه اوست، در همه مکان‌ها و در همه زمان‌ها.

هنرمندی پارسی در شیراز برایم نقاشی کشید، با رنگ روغن، شش تصویر، هر کدام ۲/۵ متر در یک متر^{۲۴} اندازه داشت. هر تصویر بخشی از نمایش را ترسیم می‌کرد. این نقاشی‌ها پر بود از جزئیاتی جذاب که کمتر به چشم می‌آمد.

برای فهم بهتر عبارت «نمایش معجزه‌آسا»^{۲۵} بایستی خلاصه‌ای از حقیقت مذهب شیعه را به متن اضافه کنم، تا هویت اصلی نمایش حسن و حسین در «شرق» روشن شود. این شرح توسط دوستم دکتر بردوود^{۲۶} نظم یافته است.

مذهب شیعه

به رغم ادعای دروغین پیامبری مسیلمه کذاب، الأسود^{۲۷}، طلیحه^{۲۸} و سجاج^{۲۹} که همگی در سالی که محمد از دنیا رفت ادعای خود را آشکار کردند، مکانه^{۳۰} مخوف که در دوره المهدی^{۳۱}، سومین خلیفه عباسی بغداد، در خراسان ادعای پیامبری کرد، کارماتیان‌های وحشتناک^{۳۲} یا اسمالیان^{۳۳} که بیشتر تحت نام «حشاشین»^{۳۴} شناخته می‌شوند، محمدی‌ها به دو بخش بزرگ سنی‌ها و شیعه‌ها تقسیم می‌شوند.

سنی‌ها یا Traditionists به این نام خوانده می‌شوند، زیرا به اعتبار سنت باور دارند؛ سنت‌های اخلاقی منشعب از گفتارها و رفتارهای محمد که شیعیان کاملاً آن‌ها را رد می‌کنند^{۳۵}. همچنین از جانشینی ابوبکر، عمر و عثمان حمایت می‌کنند، کسانی که شیعیان به عنوان غاصب خلافت محکوم می‌کنند.

شیعه‌ها یا Dissenters (مخالقان) که بلافاصله پس از مرگ عثمان پیدا شدند اظهار می‌کنند که علی، دو پسرش حسن و حسین و نوادگان پس از آن‌ها تنها امام‌های حقیقی هستند، پیشوایان حاکم^{۳۶}. همچنین باور دارند که خلافت بخشی جدانشدنی و مهم‌ترین رکن ایمان اسلامی است.

قریش مشهورترین فرزندان اسماعیل بودند و در قرن پنجم [میلادی] سرده تمام قبایل عرب شدند. قبایلی که در مرکز عبادت و پرستش یعنی مکه قرار داشتند. حرمت کعبه که در مکه قرار داشت از تمامی معابد سبائی^{۳۷} والاتر بود و همیشه مورد پذیرش قبایل شبه جزیره بوده است.

در قرن ششم عبد مناف رئیس قریش و شاهزاده مکه بود، دومین فرد از خانواده‌اش که مسئولیت روحانی کعبه مستقیم از اجدادش به او سپرده شده بود. در دوره او حبشیان لشکری به مکه فرستادند که توسط یکی از فرزندان او شکست مفتضحانه‌ای خورد؛ هاشم پدر پدربزرگ محمد. در نتیجه این پیروزی بود که هاشم و نوادگان او در قبیله قریش احترام یافتند و سرپرست کعبه شدند. در حالی که اگر چنین نبود، این مسئولیت به عبدشمس فرزند بزرگتر عبدمناف منتقل می‌شد، یعنی پدر امیه؛ جد خلفای اموی دمشق (۶۶۱ - ۷۵۰ پس از میلاد) و قرطبه^{۳۸} (۷۵۵ - ۱۰۳۱ میلادی). بدین ترتیب اختلاف بنیادین میان آل‌هاشم به عنوان نوادگان هاشم و آل‌امیه پیدا شد که قرن‌ها بر تمام تاریخ اسلام سایه انداخته است.

عبدالمطلب، پسر هاشم، سه پسر داشت؛ عبدالله پدر محمد، عباس و ابوطالب. عباس جد خلفای عباسی است که پس از انتقال آخرین بازمانده‌های خلافت اموی به اسپانیا حکومت خود را در بغداد تأسیس کردند، ۷۵۰ میلادی. بغداد مرکز خلافت عباسی بود تا زمانی که خلافت شرقی توسط ترک‌ها و مغول‌های پیرو هلاکو خان، نوه چنگیز خان، سرنگون شد، ۱۲۵۸ میلادی.

علی پسر ابوطالب با فاطمه دختر محمد ازدواج کرد. فاطمه که مورد حسادت عایشه بود فرزند خدیجه، نخستین زن او بود. نفرت عایشه از علی اختلافات میان هاشمیان و آل‌امیه را به سرعت تبدیل به فاجعه‌ای حزن‌انگیز کرد که

موضوع نمایش پرشور پارسی حسن و حسین است. بدین ترتیب درگیری‌های خانوادگی هاشمیان و آل‌امیه به طور کامل بر تاریخ «اسلام عرب‌ها» سایه انداخته و انشعاب شیعه «اسلام پارسیان» را از «اسلام ترک‌ها و مغول‌ها» جدا کرده است.

انشعاب فاطمیون یا علویون مصر اظهار می‌کنند که از نوادگان فاطمه و علی هستند. رنگ پرچم آن‌ها سبز است که تنها پوشش اصیل پیامبر است. در حالی که عباسی‌ها رنگ سیاه و اموی‌ها سفید را برگزیدند.

...

افسانه دشت کربلا

...

این ماجرای «شهادت حسین» است که هر ساله ده روز ابتدای محرم توسط شیعیان سراسر هندوستان و پارس بزرگ داشته می‌شود، با شدت احساساتی که همچنان بین محمدی‌های سنی و شیعه بر جای مانده است. جراحات این زخم بیش از هزار سال است که از بین نرفته و به «نمایش معجزه‌آسا» وام داده شده است. تک‌تک رویدادها و صحنه‌های نمایش برگرفته از آخرین روزهای زندگی امام حسین است، کاراکتر و شخصیتی کاملاً واقعی.

قیام پارسی

...

پارسی‌ها به دلیل نفرتی که از عرب‌ها داشتند جزء نخستین گروه‌هایی بودند که حق فرزندان علی و فاطمه در امامت را پذیرفتند.

...

محرم در هندوستان

...

لویس پلی

باشگاه انجمن ادبی^{۳۹}، اول ژوئن ۱۸۷۹ میلادی^{۴۰}

[یکشنبه ۱۱ خرداد ۱۲۵۸ شمسی مصادف با ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۲۹۶ هـ.ق.]

یادداشت سردبیر

نمایشنامه‌ای که در پی می‌آید اثری است که توسط سر لویس پلی در دست‌انگاشته شد. او تمایل داشت پیش از نشر عمومی بررسی شود، از جهت نواقص ادبی که شاید داشته باشد و همچنین نگرانی بابت احساسات قدرتمند و پرشور میلیون‌ها انسانی که به موضوع این نمایش توجه دارند؛ همان‌طور که به درستی گفته‌اند: «شایسته‌ترین موضوع برای مطالعه بشر، خود بشر است».^{۴۱}

...

آرتور ن. ولاستون
والمر^{۴۲}، گلن هیل^{۴۳}

شخصیت‌های نمایش

عباس: عموی محمد نبی	هانی: شخصی برجسته در کوفه
عباس: برادر حسین	حارث: سرباز لشکر شام
عابس: پسر شیب و یکی از شهدای دفاع از حسین	زن حارث
ابوبکر: یکی از صحابی محمد نبی و غاصب خلافت	کنیز حارث
علی: شوهر فاطمه دختر محمد نبی	حسن: پسر علی و فاطمه
علی اکبر: بزرگ‌ترین پسر حسین	پسر جوان حسن
متعال	حرّ: شهید در دفاع از حسین
عایشه: زن محمد نبی	پسر حرّ
بنیامین: پسر یعقوب	حسین: پسر علی و فاطمه
بلال: اذان‌گو برای نماز	ابن ملجم: قاتل علی
مرد کور	ابن سعد یا عمر: فرمانده لشکر سوریه
دینا: خواهر یوسف	ابن زیاد یا عبیدالله: فرماندار بصره
پسر نافرمان	ابراهیم: پسر محمد نبی
مادر پسر نافرمان	مدیر مدرسه ابراهیم
فاطمه: دختر محمد و زن علی	ابراهیم: پسر مسلم شهید
کنیز فاطمه	عزرائیل: فرشته مرگ
فاطمه: دختر حسین و زن قاسم	...
جبرئیل: فرشته	

صحنه ۱. یوسف و برادران

...

هدف از طرح این داستان در این صحنه از نمایش که بیان رویدادهایی ست قدیمی که اعصاری پیش از ظهور اسلام رخ داده‌اند ایجاد یک مقایسه است بین رنج‌هایی که یوسف برده با آنچه سر شهدای کربلا آمده است. نتیجه این صحنه آن است که احساسات و عواطف بیشتر برانگیخته می‌شود در ترحّم بر این خانواده، چه این که «صداهای حزین به عرش اعلی می‌رسد».

...

یعقوب: پدرت قربان پیراهنت، پسر! قلبم از غم و اندوهت خون می‌بارد، پسر! خدایا، من می‌دانستم هیچ گرگی یوسفم را نخورده [و او هنوز زنده است]، اما باز هم از دیدن پیراهن خونین او آزرده شدم. در شگفتم که حال و روز فاطمه چه خواهد بود، مادر حسین، وقتی پیراهن پاره و خونین پسرش را می‌بیند، پس از این که با شدیدترین رفتارهای ظالمانه کشته شده است. خدایا، به حق خون پسر حسین علی اکبر، به شرافت برادرش عباس، اجازه بده بار دیگر یوسفم را ببینم و مگذار قلب شکسته‌ام در فراق دائمی او پژمرده شود.

...

یعقوب: اوه، هزار مانند من و یوسفم فدای حسین! هزار یوسف خاک پای اویند! لعنت خدا بر یزید و یارانش که

امام را بی‌رحمانه به قتل رساندند. بیا ای جبرئیل! به خاطر خدا دشت کربلا را نشانم بده!

...

صحنه ۲. فوت ابراهیم پسر محمد

ابراهیم پسر محمد از ماریه بود، دختری قبطی که به عنوان هدیه از سوی فرمانروای اسکندریه^{۴۴} برای نبی فرستاده شده بود. پدرش به شدت وابسته فرزند بود و «با دست خود زمین را برای قبر کند و آب پاشید، سستی که در ابتدا انجام شد، سنگ‌های ریز را کنار زد و سلام‌های آخرین را بر زبان آورد.»^{۴۵}

...

جبرئیل: ای پناه دنیا، دلیل پرسش این است که خدای متعال فرمود: «هنگامی که عشق بی‌حدی در قلب تو یافتیم به حسین و ابراهیم، از آن رو که شایسته نیست دو عشق در یک قلب جای گیرد، بر آن شدیم تا حسین و ابراهیم را میان تو و ما تقسیم کنیم. آن را که بیشتر محبوب توست برگیر و دیگری را به سوی ما بفرست.»

...

بنابراین اگر مقدر است بین زندگی در دنیا و ملاقات پروردگار، من انتخاب می‌کنم تا ابراهیم پیشاپیش فدای حسین شود.

...

صحنه ۳. پسر نافرمان

...

رسول یافت که امتش از فتنه‌ها و رنج‌های آینده در امان نیستند. در حالتی محزون فرو رفته در اثر گناهان و مجازات‌هایی که امت او خواهند داشت. در همین حین که ذهنش غمگین و روحش پریشان بود، صدای ترحم‌برانگیز جوان پشیمانی به گوشش خورد که نافرمانی والدین را کرده و در حال احتضار و جان دادن گرفتار. محمد از روی دلسوزی دنبال مادر پسر بچه فرستاد و برای فرزند وساطت کرد. اما مادر تسلیم نشد. علی، فاطمه و حسن نیز در متقاعد کردن مادر موفق نبودند. وقتی حسین به دیگران ملحق شد، در حالی که از سوی یک فرشته حمایت می‌شد، به مادر فهماند که چه نتایج دارد اگر بر نارضایتی خویش لجاجت ورزد. مادر اندکی نرم شد و پسرش از عذاب نجات یافت. پسر به عنوان قدردانی افتخار کرد تا خود را «سگ آستان حسین» بداند و التماس کرد اجازه دهند «فدایی امام شیعیان» شود.

...

صحنه ۴. پیشنهاد عظیم علی برای فدا کردن زندگی خود برای دیگری

این صحنه با دعا آغاز می‌شود؛ دعای محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین برای شیعیان. سپس نبی مرگ شهدای دشت کربلا را پیش‌بینی می‌کند. پریشانی اعضای خانواده اما تنها به خاطر فجایع آینده نیست. بلکه در بسیاری از نیازهای اساسی زندگی گرفتارند، تا جایی که ناگزیر پیراهن خود را می‌فروشند تا غذا تهیه کنند و خود را از گرسنگی حفظ. با این امید که با ورود به بهشت از طبق‌های خرمای مناطق متبرک به آن‌ها اعطا خواهد شد. در یک عبارت ظریف شرقی بیان شده است که آل نبی «بر سر میز رحمت غذا می‌خورند».

علی با ذهنی حزین بر قاطرش سوار شد تا دوری بزند، از یک طرف تا کاری بجوید و از طرف دیگر ذهن خود را آرام کند. در راه جوانی را دید مشتاقانه درصدد کشتن علی، تا بتواند با زنی ازدواج کند که پدر او سر علی را مهریه دختر خود قرار داده بود. «سرم را از بدنم جدا کن این جوان احمق و به شادی کنان به دیار خود بازگرد». علی بدون هیچ تردیدی آماده بود تا «بایارد»^{۶۷} اسلام باشد، کسی که زندگی خود را فدای منفعت سایر مخلوقات می کرد. چشمان جوان ناگهان برقی زد و به التماس برای بخشش افتاد. «شهادت بر این که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده اوست و علی وصی و جانشین او» (نکته کلیدی دکترین شیعه) تنها شرط برای رهایی از گمراهی ست و کسی که آن را تکرار کند، نجات یافته است.

...

صحنه ۵. فوت محمد نبی

...

نبی [در حال احتضار]: [ای حسین] روح خدا تو را خواهد گرفت پس از مرگ من. پسر عزیزم، در مسیر این که دوباره هم را ببینم رنج‌هایی خواهی کشید. به سرزمینی خواهی رفت که هیچ یاری نخواهی داشت جز ارواح شهدا. تو را به سوی سرزمینی سوق می دهند که سرزمین مرگ است، آبی که هیچ روح تشنه‌ای اجازه ندارد آن را بجشد، سرزمینی که اسب‌ها بدن‌های بی جان را لگدکوب می کنند، جایی که مرده‌ها کفن نمی پوشند.

...

نبی: ای حسین! نور چشمان من، ... می دانم فرزندم، تو در مکانی خواهی مرد که در کنارت نخواهد بود جز کلاغ‌ها و وحوش.

...

نبی: فرزند عزیز، برایت داستان کربلا را می گویم. آه! نمی دانم چگونه تعریف کنم، مصائب تو را فراوان می بینم. بگو فرزند، این رنج‌ها را می پذیری یا نه؟ می پذیری مطیعانه به کربلا قدم گذاری یا نه؟

حسین: خواهم رفت، نه فقط به کربلا، که هر جا تو امر فرمایی. اجازه دارم بپرسم منظور تو چیست؟

نبی: ای حسین، تو باید داوطلبانه سر خود را تقدیم خنجر کنی، آن هنگام که شمر خنجر خود را بیرون می آورد، پیش از آن تو باید گلوی خود را کشیده نگه داشته باشی.

حسین: با تمام قلبم سرم را برای رستگاری امت تو هدیه خواهم کرد. بلکه گلوی فرزند نوزاد خود اصغر را هم هدف تیری می کنم که امر خدا بر آن قرار گرفته است.

نبی: تو بایستی دو دست عباس برادرت را هم فدا کنی. اگر چه آن چه تو را بیش از همه محزون خواهد کرد این است که باید پسرت علی اکبر را هم تقدیم کنی.

حسین: اگر چه این امتحان دشواری است، از دست دادن برادر جوان و پسر نوجوان، من برای رضای خدا به راحتی این کار را خواهم کرد.

نبی: تو باید خانه عزیزت را ترک کنی به سمت سرزمینی غریب، تا رنج مرگ مظلومانه و بی کفن ماندن را ببری. به

خواهرت اجازه نده شمشیر خوردنت را ببیند. بایستی همه شکرگزاری است را برای خدا به کمال برسانی.

حسین: ای پدر بزرگ، خداوند تو را از همه مصائب حفظ کند! من آماده تحمل آن چه گفتم هستم هر چقدر هم که دشوار باشد.

...

صحنه ۶. غصب خلافت توسط ابوبکر

این صحنه مربوط است به غصب خلافت با فوت محمد در سال ۶۳۲ پس از میلاد، توسط ابوبکر. علی آن را تأیید نکرد و نپذیرفت حکومت او را به رسمیت بشناسد. شیعیان تا امروز این جانشینی را غصب می‌دانند و ابوبکر را از فهرست امامان حذف کرده‌اند. متون کهن بیان کرده‌اند که چون علی بیعت با خلیفه ابوبکر را رد کرد، خانه داماد نبی تهدید شد تا با آتش سوزانده شود. سر ویلیام مویر^{۴۷} معتقد است این مطلب مستدل نیست.

...

خانواده به مسجد می‌آیند، فاطمه می‌گوید: اشک‌هایم سرازیر است! آتش درونم زبانه می‌کشد؛ علی مظلوم زیر شمشیری نشسته است که بر گلویش کشیده می‌شود تا ببرد.

حسین: ای عمر، پدرم را نکش، وصی خدا را. این‌جا سرزمین کربلا نیست که بتوانی مانند شمر رفتار کنی.

...

صحنه ۷. فوت فاطمه دختر محمد نبی

...

فاطمه: ... لباس‌های پسر کوچکم حسین را می‌شویم که سوراخ خواهد شد، در قسمت‌های بسیاری، توسط تیرهای تیزی که توسط دشمن جسور پرتاب می‌شود. این پیراهنی که تمیز شستم، مانند برف، همچو گل و لای به سم اسبان دشمن خواهد چسبید. خدایا، تنها تو از قلب رنجورم خبر داری، وقتی مقنعه دختر عزیزم زینب را می‌شویم. این مقنعه زیبا را باید با برگ گل رز بشویم، مقنعه‌ای که در آینده دستمال شمر کافر خواهد شد. مقنعه‌ای که شستم و تا کردم، از سر زینب کشیده خواهد شد و بر زمین خواهد افتاد. او بدون سرپوش بر شتر سوار خواهد شد و از کربلا به شام برده می‌شود، همراه با موسیقی و طبل ...

...

فاطمه: آیا حوری‌های بهتری از این‌ها در بهشت هست؟

فرشته: قطعاً. ای بانوی روز حساب.

فاطمه: به من بگو به چه کسانی تعلق دارند؟

فرشته: می‌دانی که بیشتر آن‌ها متعلق به عزاداران حسین هستند.

فاطمه: چنین حوریانی را خدا به چه کسی عطا می‌کند؟



فرشته: به کسی که اشک حقیقی برای حسین بریزد.

...

صحنه ۸. شهادت علی پسر ابوطالب

...

صحنه ۹. شهادت حسن پسر علی

...

حسن: پیش بیا ای روشنی چشم‌های اشکبارم! سه درخواست از تو دارم برادر عزیزم. آن هنگام که فتنه‌های بزرگی را تجربه کردی، گرفتار کربلا شدی، لحظه‌ای که جوان رشیدت کشته شد، لطفی در حق من کن که فرزندم قاسم را به دامادی بپذیری، او را به ازدواج یکی از دخترانت در آور.

حسین: ای شکوه زمان و مکان، چنین خواهم کرد. لطفا خواسته دومت را بازگو!

حسن: ای روشنی چشمان اشکبارم، درخواست دومم این است که هنگام برخاست و پرواز پرنده روح از لانه بدنم، زمانی که دیگر در دنیا نیستم، به پسر علی اکبر و فرزندم قاسم سفارش کن تا شالی سیاه به گردن افکنند. بگو برایم عزاداری کنند و بر سر قبرم با صدای بلند قرآن بخوانند.

حسین: کلمات تأثیرانگیز است برادر، قلبم را شکست! اکنون سومین خواسته‌ات را به من بگو.

حسن: ای نور چشمم، سومین خواسته‌ام این است که روز دهم محرم در کربلا، شمر قاتل بی‌رحم تو به سویت خواهد آمد برای بریدن گلویت، آن هنگام پسرکم تاب تحمل نخواهد داشت و به سویت دویده و به رویت خواهد افتاد، تا مانع شرارت بی‌رحمانه شمر شود. در این شرایط چه خواهم گفت درباره فرزندم؟ التماس می‌کنم تا مانع لطف او نشوی در آن لحظه. به شمر بگو به فرزندم ضربه نزنند، بگو نوک خنجرش را در تن نوجوان فرو نبرد.

حسین: ای بهشتی! نگران آه‌های دردناکم مباش و بر بی‌پناهی حسین شرمندگی مکن.

...

صحنه ۱۰. شهادت مسلم نماینده حسین

...

صحنه ۱۱. شهادت پسران مسلم

...

صحنه ۱۲. عزیمت حسین از مدینه به سمت کوفه

...

صحنه ۱۳. بیرون کشیدن حسین از راه کوفه

...



صحنه ۱۴. شهادت حُر

...

صحنه ۱۵. شهادت عابس و شوذب در دفاع از حسین

...

صحنه ۱۶. حمله شبانه به اردوگاه حسین

...

صحنه ۱۷. فوت علی اکبر

...

صحنه ۱۸. فوت قاسم داماد

...

صحنه ۱۹. فوت عباس برادر حسین

...

صحنه ۲۰. شهادت هاشم

این صحنه مربوط به فوت هاشم است. او کسی است که در کربلا برای دفاع از حسین به نبرد برخاست. او در حالی جان داد که با خدا سخن می‌گفت و شکر می‌کرد که اجازه داده است «خدمتگزار» باشد و «دشمن ابن زیاد کافر و دوست حیدر کرار شده است».

لشکریان، حسین را محاصره کردند و فرشتگان بهشت اجازه خواستند به یاری امام بروند. اجازه داده شد و گروهی از آن‌ها به زمین آمدند و پیشنهاد دادند «در چشم به هم زدنی همه این دنیا را واژگون کنند». اما حسین دلیر این کمک را نپذیرفت «اجازه داده شده است تا تاج سلطنت بر سرم قرار گیرد، ربع جهان تحت امرم در آید و همه عالم خدمتگزارم شوند، اسکندر کبیر از اوامر اطاعت کند و دو دنیا تحت کنترل باشد، حتی سلیمان نبی نگهبان درم شود. همه این‌ها اجازه داده شده است، ولی به راستی پس از مرگ این جوانان و نوجوانان حکومت چیزی جز شکنجه و درد نیست. حسّ تاج پادشاهی همچون آتشی بر سرم خواهد بود. صادقانه بگویم، ای فرشته، این عدالت است که من زنده بمانم و اکبر نوجوان کشته شده باشد؟ برو ای فطروس^{۴۸} به سپهر آسمانی خودت، من از تو راضی‌ام. کشته شدن برایم عزیزتر است از زندگی به نحوی که برایم اختصاص داده شده.»

...

صحنه ۲۱. نجات سلطان قیاس از دهان شیر توسط حسین

...

صحنه ۲۲. عزاداری حسین و خانواده‌اش برای فقدان شهدای کربلا

...



صحنه ۲۳. شهادت حسین

حسین در دشت کربلا کشته شد، ۹ اکتبر ۶۸۰ میلادی. «سپیده دم روزی مصیب بار او سوار بر پشت اسب با شمشیری در یک دست و قرآن در دست دیگر، همراه با سپاه شهادت طلبش که تنها سی و دو سوار و چهل پیاده بودند. جناحین سپاه و پشت آن محصور به خیام بود و خندقی که با هیزم‌های در حال سوختن پر شده بود. بر اساس تجربیات عرب‌ها این شیوه‌ای برای امنیت سپاه بود.

دشمن با اکراه پیش می‌آمد و یک از فرماندهان با سی نفر پیروانش لشکر را رها کرد تا شریک کشتاری حتمی الوقوع نباشد. در هر درگیری و نبردی که رخ می‌داد فاطمی‌ها شکست‌ناپذیر بوده و دشمن را مأیوس می‌کردند. اما در محاصره عده زیادی از راه دور و با فرو ریختن ابری از تیرهای رها شده و جنازه‌های افراد و اسب‌های بر زمین افتاده کار بر آنها سخت می‌شد.

...

امام: خواهر عزیزم، امروز شمر بی‌رحمانه بر من هجوم خواهد آورد، تا سرم را از تنم جدا کند. خنجر او گلوی مرا نخواهد برید، او ناچار خواهد شد سرم را از پشت جدا کند. پس از آن که مرا کشت، وقتی شروع کرد به بیرون آوردن لباس‌هایم، شاید شرم کند این پیراهن بلند مندرس را بیرون بیاورد و بدنم را عریان بر زمین رها کند.

...

حسین: کسی هست تا مرا کمک کند؟ آیا یاریگری هست تا دست یاری به من دهد؟

جعفر (شاه جنیان با سپاهش به یاری حسین می‌آید): ای شاه انسان‌ها و جن‌ها، ای حسین، درود بر تو! ای داور حیات جسمانی و روحانی، درود بر تو!

حسین: درود بر تو ای جوان خوش‌سیم! که هستی که در چنین وقتی به ما سلام کردی؟ اگر چه امورات تو از من پوشیده نیست، اما مصلحتی در بین است که نام تو را می‌پرسم.

جعفر: ای سرور انس و جن، من کوچک‌ترین خدمتگزاران تو هستم و نامم جعفر است، فرمانروای همه قبایل جن. امروز همچنان که بر تخت پادشاهی خود در آرامش نشسته بودم، ناگهان صدای تو را شنیدم که با اندوه یاری می‌طلبیدی، بلافاصله متأثر شدم و صبرم را از دست دادم. اکنون با گروهی از جنیان آمده‌ام با توانایی‌ها و قدرت‌هایی مختلف تا اگر نیاز است تو را یاری کنم.

حسین: در این دنیای فانی هیچ کس جاودانه نیست. ای جعفر، حتی اگر جاودانه شوم، چه کنم با امپراطوری جهان یا شکوه و عظمت آن، وقتی عزیزانم همه مرده و رفته‌اند؟ آیا این زندگی برایم مناسب است، برای یک مرد پیر، باید زندگی کند و اکبر، نوجوانی رشید، در اوج جوانی بمیرد؟ بازگرد جعفر به خانه‌ات و تا پایان عمرت برایم عزاداری کن.

...

صحنه ۲۴. اردوگاه در کربلا پس از فوت حسین

...



صحنه ۲۵. میدان کربلا پس از فوت حسین

...

صحنه ۲۶. پرواز شهربانو از دشت کربلا

...

صحنه ۲۷. شتران بی‌ایمان حسین

...

صحنه ۲۸. آزادی فاطمه، مدیون میانجی‌گری پارس‌ها

هنگامی که شاهزاده پارس، پسر یزدگرد سوم آن‌چه بر خانواده حسین رفته را شنید، نگران سرنوشت خواهرش شهربانو شد، زوجه امام. بنابراین لشکری بزرگ برای نجات او تدارک دید تا به دست لشکر سوریه نیافتد. پس از این‌که شهربانو از کربلا فرار کرد، هم را پیدا کردند. این شد که برادر لشکر را به سمت سپاه دشمن حرکت داد تا نبرد کند و فرزندان خواه را نیز نجات دهد. ابن سعد، فرمانده سپاه شام از رویارویی با سپاه بزرگ او ترسید و فاطمه نوعروس را از زنجیر آزاد ساخت. «من هزار زندانی دارم، مهم نیست یکی از آن‌ها کم شود».

زنان حزین باقی‌مانده به سمت سرنوشت خود در حرکت، بدون تلاشی از فرمانده پاریسی برای رهایی‌شان. خُب شاید یکی از زندانی‌های رنجور که به تازگی بیوه شده است آزاد شده، «ای دوشیزه شیرین‌طبع، وقتی به ری رسیدی زندانیان در رنجی که به جای ماندند را از خاطر مبر».

...

صحنه ۲۹. فرستادن خانواده حسین به سوریه همچون اسیر

...

صحنه ۳۰. رسیدن خانواده حسین به دمشق

...

صحنه ۳۱. تغییر دین سفیر اروپا و قتل او

رسیدن خانواده حسین به سوریه همراه بود با اندوه در قلب، اشک‌هایی سرازیر از نگرانی سرنوشت ناگوار و تلخی که انتظارشان را می‌کشید.

فرستاده‌ای از اروپا آن زمان در دمشق بود و سر و صداها را شنید. یکی از خدمه‌اش را فرستاد تا از ماجرا با خبر شود. زمان زیادی از فهمیدن حادثه نگذشته بود این‌که چه بر سر زندانیان بیچاره آمده است، یزید او را فراخواند تا به قصر سلطنتی بیاید. بی‌دلیل بی‌قراری و حالتی مالیخولیایی بر او مستولی شد. میزبان که متوجه این حال او شده بود، سعی کرد با شراب و موسیقی او را آرام کند. اما «صدای ساز چون صدای ناقوصی عظیم» او را متأثر کرد.

هیولای غیرانسان که این وضعیت را دید، به دنبال اسرا فرستاد و دستور داد تا آن‌ها را درمان کنند به این امید که همراهش را تسکین دهد. این تلاش نیز ناموفق بود.

یزید در این هنگام دستور داد تا سر مثله شده حسین را برای سرگرمی بیاورند. سفیر که پیش از این امام را در مدینه

دیده بود، بی‌رحمی حاکم سوریه خشمش را برانگیخت و شروع کرد به بددهانی نسبت به فرومایه‌ای که توانسته بود آن اعمال ناپاک و جنایت را مرتکب شود. او خود را با این رفتار به سوی مرگ برد، این چنین بود که در راه ایمان به نبی شهید شد.

...

صحنه ۳۲. فوت رقیه دختر حسین

...

صحنه ۳۳. رهایی خانواده حسین از اسارت

...

صحنه ۳۴. فوت زینب

...

صحنه ۳۵. تغییر دین بانوی مسیحی به دین محمدی

یک بانوی جوان مسیحی به دشت کربلا رسید و زیبایی دشت را دید. از ساریان خواست تا توقف کند، شاید از منظره لذت ببرد. وقتی میخ‌های خیمه‌اش را به زمین فرو کرد، زیاد طول نکشید که خون از حفره‌های زمین بیرون زد. بی‌توجه به اتفاق عجیب، در خیمه آرام گرفت تا استراحت کند که به خوابی عمیق فرو رفت. رؤیایی دید که تمام ماجرای شهادت حسین و خانواده‌اش در دشت کربلا نشان داد. بدین ترتیب دین خود را ترک کرد و از پیروان نبی شد.

هنگامی که بیدار شد انگار لحظه‌ای کوتاه در خواب بوده، دوباره همان تصویر در نظرش ظاهر شد و مشاهده کرد که بدن حسین به زمین باز می‌گردد تا صحنه قتل خودش را ببیند. ملاقات او با فرشتگان میکائیل و جبرئیل را دید که مژده دادند خدای واحد به پاس جانفشانی‌اش برای پیروان محمد چهار اجازه به او داده است. «نخست دعای هر کسی که زیر گنبد مزار او دعا کند شنیده خواهد شد. دوم همه امامان راستین مذهب از نسل او خواهند بود. سوم خاک زمینی که در آن دفن خواهد شد درمان تمام بیماری‌ها خواهد بود. چهارم هر که مزار او را زیارت کند زندگی دوباره خواهد یافت.» نبی عرب خودش ظاهر می‌شود و اعلام می‌کند که فداکاری حسین توسط خدای بهشت پذیرفته شده است.

بانوی جوان با ذهنی پریشان و آشفته و حیران در دشت بیدار شد و جنازه‌های فراوانی از خانواده‌های شهید دید. در آن میانه او با روح فاطمه ملاقات کرد، بدون این‌که نشانه‌ای معلوم کند او دختر پیامبر است، بانوی جوان به پای «بهترین زنان» افتاد و خود را معرفی کرد؛ یکی از مؤمنین به وحدانیت خدا و رسالت محمد و وصی بودن علی برای او.

...

صحنه ۳۶. تغییر دین شاه قونیه

این صحنه با ورود گروهی از مسلمانان فداکار آغاز می‌شود که لباسی سیاه در بر دارند و خود را در ماه محرم به شیوه‌های مختلف فدا می‌کنند. برای یادآوری کشته شدن حسین در کربلا.

گروه عزاداران گرفتار شاه قدرتمندی می‌شود که ایمان مسیحی خود را حفظ کرده و به هیچ وجه با مریدان فداکار گروه محمدی همراهی نمی‌کند. شاه دستور می‌دهد تا همه را دستگیر کرده و مردهای گروه را سر بزنند. در این میان،

وزیر شاه به پشتیبانی از عزاداران مبادرت کرده و شاه می‌پذیرد آن‌ها را زنده بگذارد و از جان‌شان بگذرد، ولی همگی را به زندان افکند. شاه خطاب به عزاداران می‌گوید که بروند از همان‌کسی کمک بخواهند که برایش عزاداری می‌کنند.

در همان اثنا که گریه و زاری می‌کردند روح حسین همراه با مادرش فاطمه پیشاپیش زندانیان در سیاهچال ظاهر می‌شود و به آن‌ها مژده می‌دهد. شهید کربلا فرشته‌هایی دوزخی را احضار می‌کند تا برای عذاب شاه مستکبر کافر بروند، کسی که جرأت کرده پیروان دین راستین را تهدید کند.

شاه پس از مدتی که مورد شکنجه‌های گروه فرشتگان قرار می‌گیرد، به جستجوی بخشش، به حسین التماس می‌کند. بخشش با شرایط خاصی درباره محمدی‌ها پذیرفته می‌شود، این‌که بایستی ایمان آن‌ها را به رسمیت بشناسد و مذهب نبی را بپذیرد.

بدین ترتیب شاه بیرون کشیده شد از آن‌چه «باتلاق انکار» نامیده شده است «نجات یافت و از بت‌پرستی و خرافات مسیحی رها شد». سپس زندانیان را آزاد کرد و از آن‌ها عذرخواهی فراوان کرد برای آزاری که از دست‌های او بر آن‌ها وارد شده. مردم فداکار نیز وقتی مشاهده کردند شاه کربلا به وضعیت آسفبار و بد آن‌ها توجه کرده است، خدا را شکر گزارند به خاطر «بیهوده نبودن دعاهايشان در پیشگاه عرش رحمت الهی».

...

صحنه ۳۷. رستاخیز

روز رستاخیز که می‌رسد، جبرئیل فرشته به اسرافیل پیشنهاد می‌دهد که آخرین صور^۹ را بدمد و همه نوع بشر را برای دادرسی اعمال فراخواند.

...

حسین همراه با شهدای کربلا در صحنه حاضر می‌شود و با لحن سوزاننده‌ای آن‌چه در دشت مصیب‌بار کربلا روی داده است را بیان می‌کند، خدا را ستایش می‌کند که بر بشریت رحم آورده است.

...

جبرئیل ظاهر می‌شود و به سوی حسین می‌رود. جملات تسلی‌بخشی می‌گوید که تمامی شیعیان آرام می‌شوند. «از طرف داور مجوز داده شده است، خالق متعال، که من باید این کلید شفاعت را به دست تو دهم. برو و هر کسی که در طول عمرش قطره‌ای اشک برای تو ریخته است، یا به هر نحوی به تو کمکی کرده، به زیارت قبر تو آمده است یا برای تو عزاداری کرده، هر کسی که عباراتی سوزناک برای تو نوشته است، همه را از آتش بگیر و با خود به بهشت ببر.»

...

فهرست اعلام و اماکن

...

¹ Knight Commander (مراتب نظامی قرون وسطی‌ترین مقام در سلسله فرمانده دلاور - شوالیه؛ عالی)

² Knight Commander of the Order of the Star of India

ساختاری نظامی که در دوره ملکه ویکتوریا - ۱۸۶۱ - برای اداره هندوستان تأسیس شد و تا سال ۱۹۴۷ و استقلال هندوستان پابرجا بود. این سلسله مراتب شامل سه طبقه بوده است: فرمانده ارشد دلاور GCSI، فرمانده دلاور KCSI و همراه CSI

³ drama

⁴ tragedy

^۵ متیو آرنولد (به انگلیسی: Matthew Arnold) (زاده ۲۴ دسامبر ۱۸۲۲ – درگذشته ۱۵ آوریل ۱۸۸۸) شاعر و منتقد فرهنگی اهل انگلیس بود و به عنوان بازرس مدارس کار می‌کرد. او فرزند توماس آرنولد، مدیر نامدار مدرسه راگی، برادر تام آرنولد، استاد ادبی، و ویلیام آرنولد، رمان‌نویس، بود. شعر ساحل داور (به انگلیسی: Dover Beach) او را عموماً رساترین بیان علایق معنوی انگلستان عصر ویکتوریا به‌شمار می‌آورند. در مقالات انتقادی بسیار تأثیرگذارش که بعدها در مجموعه‌ای با نام فرهنگ و هرج و مرج (۱۸۶۹) گردآوری شد به خودپسندی و بی‌فرهنگی طبقات متوسط عصر ویکتوریا تاخت و ضرورت گسترش فرهنگی جدید براساس دلمشغولی به ارزش‌های هنری و عقلانی را مطرح کرد.

⁶ In 1865, Arnold published *Essays in Criticism: First Series*. *Essays in Criticism: Second Series* would not appear until November 1888, shortly after his death. It remains a significant influence on critics to this day, and his prefatory essay to that collection, "The Function of Criticism at the Present Time", is one of the most influential essays written on the role of the critic in identifying and elevating literature – even while saying, "The critical power is of lower rank than the creative." Comparing himself to the French liberal essayist Ernest Renan, who sought to inculcate morality in France, Arnold saw his role as inculcating intelligence in England.[30] In one of his most famous essays on the topic, "The Study of Poetry", Arnold wrote that, "Without poetry, our science will appear incomplete; and most of what now passes with us for religion and philosophy will be replaced by poetry". He considered the most important criteria used to judge the value of a poem were "high truth" and "high seriousness".

⁷ Persian Passion Play

⁸ Robert Clive, in full Robert Clive, 1st Baron Clive of Plassey, (born September 29, 1725, Styche, Shropshire, England—died November 22, 1774, London), soldier and first British administrator of Bengal, who was one of the creators of British power in India.

⁹ Macaulay

^{۱۰} تامس بیبنگتن مک‌کولی یا لورد مک‌کولی (به انگلیسی: Thomas Babington Macaulay, 1st Baron Macaulay) (زاده ۲۵ اکتبر ۱۸۰۰ – مرگ ۲۸ دسامبر ۱۸۵۹) چاه‌سرا، تاریخ‌نگار و سیاست‌مدار عضو حزب ویگ بریتانیایی بود. وی یکی از دو عضو پارلمان ادینبورگ بود. او مقاله‌نویس و منتقد تاریخ انگلستان بود. یکی از نخستین کارهای او منظومه رم باستان است که داستانی حماسی درباره اسطوره‌های رومی است. او که در ۱۸۳۰ از حوزه انتخابی کالن به پارلمان راه سافت به پشته‌خانه سخنرانی‌هایش پرآوازه شد. او به نابرابری‌های قانونی تاخت و از حقوق یهود دفاع نمود. پس از چندی وی نماینده لیدز در مجلس شد. کارل مارکس بدو لقب دروغگوی سیستماتیک تاریخ را داده‌است. او به تاریخ با دیدی دراماتیک می‌نگریست.

¹¹ H.M.'s Legatin in Persia

¹² Giving a *tazia*

¹³ Political Resident

¹⁴ hexameter

^{۱۵} ایللیاد (به یونانی: Ἰλιάς) اثر حماسی طبیعی که برخی مواقع آهنگ ایلئون (Song of Ilion) نامیده می‌شود یک دیوان شعر حماسی و کهن از یونان باستان است که در یکی از قالب شعر یونانی به نام Dactylic Hexameter سروده شده و منسوب به هومر، شاعر نابینای یونانی است. این شعر در قرن ۸ قبل از میلاد سروده شده است و به همراه ادیسه در زمره قدیمی ترین آثار ادبیات غرب برشمرده می‌شود. ایللیاد شامل ۱۵٬۶۹۳ هزار بیت است که به زبان یونانی هومری نگاشته شده است و ترکیبی از گویش‌های متعدد یونانی است.

^{۱۶} در روز ۶ دی ۱۳۱۳ رضاشاه از کشورهای خارجی خواست در مکاتبات رسمی خود از واژه‌های پرشیا، پرس و پرسه به جای واژه ایران استفاده نکنند. پیش از این مردم جهان کشور ما را با عنوان رسمی پارس یا پرشین می‌شناختند. این پیشنهاد از سوی سعید نفیسی که مشاور نزدیک رضاشاه بود ارائه شد. مخالفان این تغییر معتقدند ایران نمی‌تواند بار معنایی، فرهنگی و تمدنی‌ای را که در اصطلاح «پرشیا» نهفته است و غیر ایرانیان از دیرباز با آن آشنایی دارند، منتقل کند. نویسنده از واژه «پارسی» برای ارجاع به مردم این منطقه استفاده کرده است و اگر آن را با «ایرانی» جایگزین کنیم، شاید از وفاداری به متن کتاب بکاهد.

¹⁷ Mr. James Edwards

¹⁸ Mr. George Lucas

¹⁹ Rājputana, meaning "Land of the Rajputs", was a region in the Indian subcontinent that included mainly the present-day Indian state of Rajasthan, as well as parts of Madhya Pradesh and Gujarat, and some adjoining areas of Sindh in modern-day southern Pakistan.

²⁰ Vadodara, also known as Baroda, is the second largest city in the Indian state of Gujarat. It serves as the administrative headquarters of the Vadodara district and is situated on the banks of the Vishwamitri River, 141 kilometres from the state capital of Gandhinagar. The railway line and National Highway 8, which connect Delhi with Mumbai, pass through Vadodara. The city is named for its abundance of the Banyan (Vad) tree.

^{۲۱} نمایش کرامات (به انگلیسی: Mystery play یا Miracle play) نوعی نمایش در اروپای سده‌های میانه بود که بر اساس زندگی قدیسان و رویدادهای شگفت‌انگیز و مفاهیم انجیل اجرا می‌شد.

Mystery plays and miracle plays (they are distinguished as two different forms although the terms are often used interchangeably) are among the earliest formally developed plays in medieval Europe. Medieval mystery plays focused on the representation of Bible stories in churches as tableaux with accompanying antiphonal song. They told of subjects such as the Creation, Adam and Eve, the murder of Abel, and the Last Judgment. Often they were performed together in cycles which could last for days. The name derives from mystery used in its sense of miracle, but an occasionally quoted derivation is from ministerium, meaning craft, and so the 'mysteries' or plays performed by the craft guilds.

Miracle plays, or Saint's plays, are now distinguished from mystery plays as they specifically re-enacted miraculous interventions by the saints, particularly St. Nicholas or St. Mary, into the lives of ordinary people, rather than biblical events; however both of these terms are more commonly used by modern scholars than they were by medieval people, who used a wide variety of terminology to refer to their dramatic performances. Robert Chambers, writing in the 19th century, notes that "especially in England, miracle [came] to stand for religious play in general".

²² Wollaston

²³ Messrs. Allen and Co.

²⁴ Eight feet by four

²⁵ Miracle Play

²⁶ Dr. Birdwood, C.S.I. [Crime Scene Investigator] (بازرس صحنه جرم)

^{۲۷} اسود عنسی

^{۲۸} طلحه بن خویلد بن نوفل اسدی

^{۲۹} زنی به نام سجاح از قبیله بنی‌تمیم

^{۳۱} ابوعبدالله محمد مهدی (نام کامل وی: أبو عبد الله محمد بن عبدالله المنصور بن محمد بن علی المهدی) سومین خلیفه از خلفای عباسی بود که بعد از پدرش منصور بین سالهای ۱۵۸ تا ۱۶۹ خلافت و فرمانروایی مسلمانان را بر عهده داشت.

^{۳۲} قرامطیان یا قرامطه گروهی از ایرانیان شیعه اسماعیلی بودند که پس از قیام علی بن محمد بُرقعی، معروف به (صاحب الزنج)، که میان سالهای ۲۵۵-۲۷۰ هجری در نواحی جنوبی عراق صورت گرفت و بنیان حکومت عباسیان را متزلزل ساخت، خود مستقلاً وارد صحنه مبارزه شده، به قیام دیگری در بحرین و عربستان پرداختند که از نظر قدرت و دوام و حدود قلمرو و بسط حکومت و تأسیس نظام اجتماعی برای رفاه مستمندان، از نهضت صاحب الزنجی برتر و مهم‌تر بود.

^{۳۳} اسماعیلیان یکی از فرقه‌های امامیه هستند که به امامت اسماعیل، فرزند جعفر صادق، اعتقاد دارند. اسماعیلیان سبویه او را امام هفتم و غائب به حساب می‌آورند، اما اسماعیلیان مستعلیه و اسماعیلیان نزاری او را امام ششم میدانند.

^{۳۴} حشاشین یک فرقه نزاریه از شیعیان اسماعیلیه بودند و بنیان‌گذار آن شخصی بنام حسن صباح به کمک گروه سلیمان بود که در تاریخ و کتب از آنها یاد نشده است. آنها بین سالهای ۱۰۹۰ تا ۱۲۷۵ پس از میلاد مسیح در کوهستان‌های ایران و سوریه زندگی می‌کردند. در طول آن زمان، آن‌ها ابتدا با قتل پنهانی رهبران مسلمان و بعداً مسیحیانی که دشمنان دولت آن‌ها محسوب می‌شدند، در سرتاسر خاورمیانه سیاست سختگیرانه‌ای برای جعل و تزویر اعمال داشتند. واژه امروزی **Assassination** در انگلیسی به مفهوم ترور از روش آنها برای حذف مخالفینشان سرچشمه گرفته است.

^{۳۵} این ادعای نویسنده بریتانیایی متن است و مطلقاً مورد تأیید مترجم یا ناشر نیست. سندیت نوشتار و وفاداری به متن اصلی ایجاب می‌کند تا عیناً نقل شود.

³⁶ Sovereign Pontiffs

^{۳۷} سبایی‌ها (به عربی: السبئیون) قومی باستانی بود که به زبان عربستانی جنوبی باستان صحبت می‌کردند و در یمن امروزی، جنوب غرب شبه جزیره عربستان، زندگی می‌کردند.

^{۳۸} «قرطبه» یکی از شهرهای معروف «اندلس» (اسپانیا) و پایتخت حکومت امویان در اندلس بود. از این شهر همواره به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز تمدن و فرهنگ اسلامی یاد می‌شود. مسلمانان در این شهر مسجدهای بزرگی را بنا کردند که مهم‌ترین آن مسجد قرطبه در همین شهر بود. بنای این مسجد جامع را عبدالرحمن الداخل مؤسس دولت اموی اندلس در سال ۱۷۰ هجری قمری به سبک جامع دمشق آغاز نمود.

³⁹ The Athenaeum is a private members' club in London, founded in 1824. It is primarily a club for men and women with intellectual interests, and particularly (but not exclusively) for those who have attained some distinction in science, engineering, literature or the arts.

^{۴۰} با توجه به سال ترجمه متن (۱۴۰۱ هـ ش) معادل است با ۱۴۳ سال پیش

⁴¹ "The proper study of mankind, is man." Alexander Pope (1688-1744)

⁴² Walmer is a town in the district of Dover, Kent, in England.

⁴³ Glen Hill, in Walmer, Kent is a grand period family home with views to the rear overlooking one of the Queen Mother's favoured retreats, Walmer Castle and the sea beyond.

⁴⁴ Once among the greatest cities of the Mediterranean world and a centre of Hellenic scholarship and science, Alexandria was the capital of Egypt from its founding by Alexander the Great in 332 bce until its surrender to the Arab forces led by 'Amr ibn al-Āṣ in 642 ce.

⁴⁵ Burton's "El Medinah and Maccah," chap. xxii. Vol. ii. P. 38, ed. 1857.

⁴⁶ Bayard (French: Bayard, Dutch: (Ros) Beiaard, Italian: Baiardo) is a magic bay horse in the legends derived from the medieval chansons de geste. These texts, especially that of The Four Sons of Aymon, attribute to him magical qualities and a supernatural origin. He is known for his strength and intelligence, and possesses the supernatural ability to adjust his size to his riders. Since the Middle Ages, Bayard has been an important figure in northern French and Belgian folklore, particularly in the Ardennes, notably in Bogny-sur-Meuse, Dinant, Namur and Dendermonde. Folk processions stage it among the processional giants, namely the Ducasse d'Ath and the Ommegang van Dendermonde. The widespread dissemination of his legend and its success have influenced many artists, as well as popular beliefs. The name "Bayard" became associated in English literature with a clownish, blind and foolish horse.

⁴⁷ Sir William Muir KCSI (27 April 1819 – 11 July 1905) was a Scottish Orientalist, and colonial administrator, Principal of the University of Edinburgh and Lieutenant Governor of the North-West Provinces of British India. (https://en.wikipedia.org/wiki/William_Muir)

^{۴۸} فُطْرُس فرشته‌ای رانده‌شده از درگاه الهی است که بنا بر نقل روایات، به هنگام ولادت امام حسین(ع) بال و پر خود را به قنداقه ایشان مالید و مورد بخشش خداوند قرار گرفت. از وی با القاب «عَتِیقُ الْحُسَین» و «صَلْصَائِل» نیز یاد شده است.

⁴⁹ Last trump: referring to the last of seven trumpets to be sounded at the Last Judgement.